

## علی رخساز

این شاگرد با استعداد کمال الملك، با سنگ ریزه‌های رنگین بستر رودخانه‌ها و سنگ‌خاره‌های کوهستان، درخشان‌ترین تابلوها را خلق میکند.

در میان شاگردان نام‌آور کمال الملك، «رخساز» گمنام‌ترین و عجیب‌ترین آنهاست. او نقاشی است که با طبیعت راز و رمزهای شیوایی دارد و در هنر، باتکیه بر ابداع و ابتکار، به ارزشهای تازه و استقلال نسبی بارآوری دست یافته است. آتھائی که رخساز را میشناسند، میدانند که او در تدارک کار خلاقه‌اش، هرچند گاه سیر و سفر متفاوتی را آغاز میکند. عرضه او دامنه کوهها، قمر دره‌های بی‌نام و حاشیه و بستر رودهای کوچک و بزرگ است. هنر او مانند کیمیاگری کهن، به ابزارها و فوت و فن‌های غریبی نیاز

دارد.

سنگ‌ریزه‌های رنگین، سنگهای تراش‌خورده به دست طبیعت و صیقل‌خورده به دست امواج رودخانه‌ها، وسیله اصلی کار اوست... و او در سفرهای دور و درازش به جست‌وجوی این سنگها میپردازد.

در این کار شور و دقتی تا حد وسواس دارد. قطعه سنگ کوچکی را از میان توده درهم ریخته‌ای از شن و ماسه و قلوه سنگهای جوراجور، برمی‌دارد. آنرا لمس میکند، جلوی تابش خورشید میگیرد، تلؤلؤ آنرا مینگرد، و اگر آنچه را که میخواهد، در آن بیابد، چهره گشاده‌اش که در سایه‌اندیشه‌های درونی‌اش، در آرامشی بی‌تفاوت فرو رفته، با برق يك لبخند منقلب میشود. شکارچی، شکار يك یافته است، اما هنوز شکار در دام او

نیست.

وقتی به اندازه کافی از این نوع سنگ‌ریزه‌ها جمع‌آوری کرد، راهی شهر میشود. سنگ‌ریزه‌های الوان را با ابزارهای مخصوصی میتراشد، صیقل میدهد، ابعاد آنرا دگرگون میکند و به آنها جلا میدهد. رنگ طبیعی سنگ با درخششی که زیر دستهای او می‌یابد، جان می‌گیرد و شکفته میشود، آنوقت صدها قطعه از این سنگهای رنگ به رنگ صیقلی کنار هم چیده میشود. شبها و روزها این کار دقیق، با حوصله و شوق دنبال میشود. دهها بار سنگ‌ریزه‌ها جایشان را عوض میکنند. رنگها باید در کنار هم به‌مطلوب‌ترین هماهنگی و چشم‌نوازترین سایه روشن، دست‌یابند، رنگها باید رویهم اثر بگذارند و یکدیگر را کامل کنند. باید سمفونی پرتلاطمی از دهها و صدها رنگ دست‌نیافتنی طبیعی

بوجود آید. درست مثل جواهر ساز خیره‌ای که دانه‌های شفاف یاقوت و الماس را روی نگین کم‌همتائی می‌نشانند، سنگ‌ریزه‌های شفاف «رخساز» در تابلوی او در جای مناسب خود می‌نشینند. اما کار او مثلیک جواهر ساز تنها در حصار خشک صنعت و فن، اسیر نمی‌ماند. او با پرداخت سنگ‌ها، جان آنها را از اعماق بیرون میکشد و به نمایش می‌گذارد. وقتی از دور به این تابلوی عجیب نگاه کنیم، منظره‌ای در چشم‌انداز ما ظاهر میشود که از تابلوهای رنگ‌روغنی زنده‌تر و گویاتر است. این طبیعت است که با دستهای «رخساز» خود را باز آفرینی میکند.

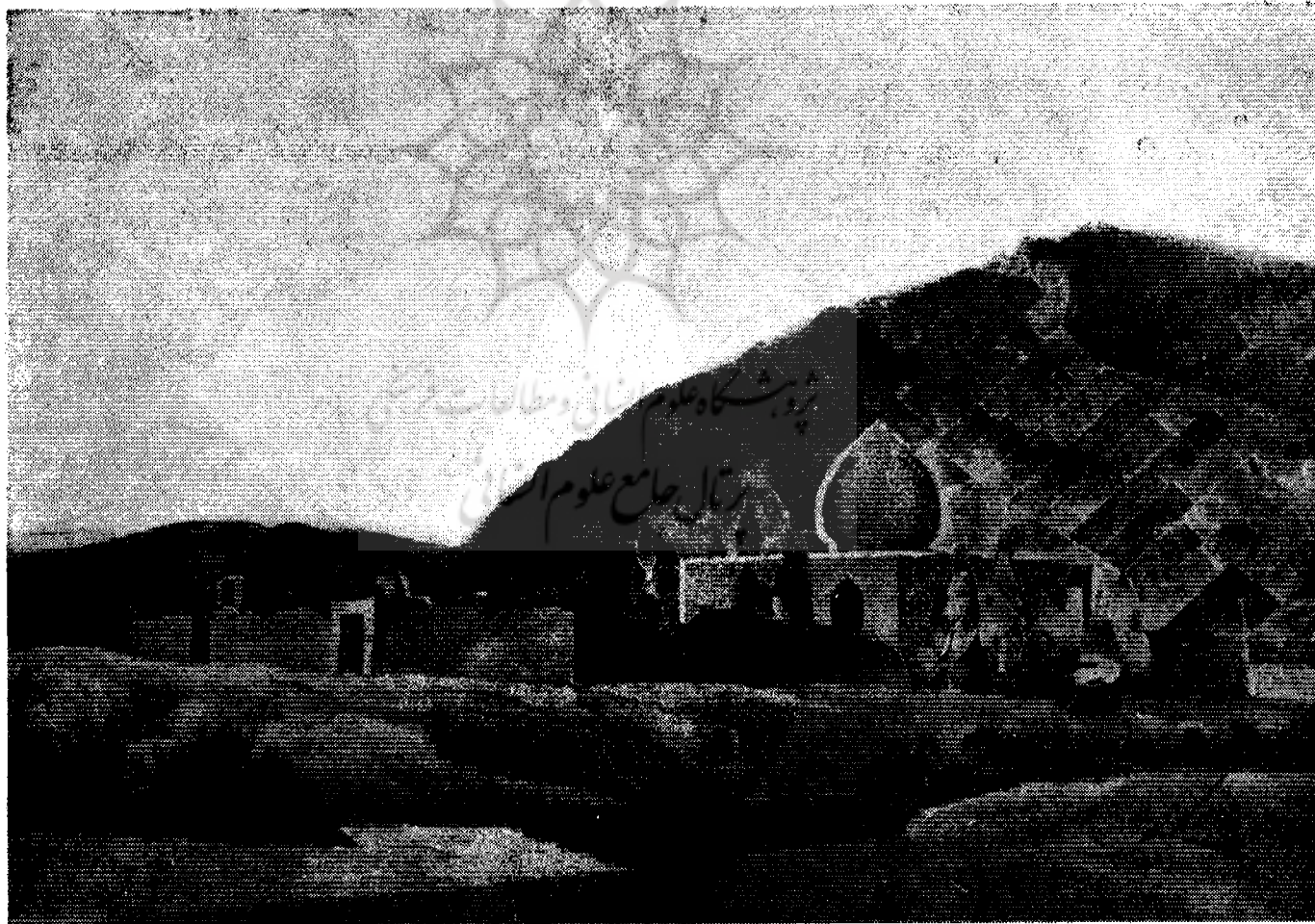
### زندگینامه رخساز

ماجراهای زندگی‌اش را از زبان خودش بشنوید:

«من از کودکی چندان به درس و مدرسه پایند نبودم. بقول حافظ از قیل و قال مدرسه دلم میگرفت. از همان وقت که زندگی را بدرستی نمیشناختم، شوق و شور هنر در وجودم بودم. این عاطفه هنری، بازتاب محیطی بود که در آن رشد کرده بودم. پدرم «غلامرضا رخساز» سرآمد میناکاران اصفهان بود. او قلمزن

زندگینامه رخساز، شرح سخت‌کوشی‌ها، اصرار ورزیدن‌ها و عبادت‌ها و

تابلوی موزائیک امامزاده قاسم - موزه فرهنگ و هنر کاشان  
عکس از اداره فرهنگ و هنر کاشان





هنر دوست ندارم. او اصرار میکرد، اما پافشاری من بیحد بود. سرانجام این سماجت‌ها و یکدندگی‌ها کار خودش را کرد. یکروز پدرم دستم را گرفت و بمدرسه صنایع مستظرفه برد. توی راه بمن گفت اگر میلِت به هنر میرود، من حرفی ندارم. ترا بدست مردی می‌سیارم که دم گرم و نگاه سوزان او سنگ را هم میسوزاند.

و مرا به کمال‌الملک سپرد.  
پدرم با کمال‌الملک دوستی دیرینه‌ای داشت. به او گفت از این پسر لجاز و خیره‌سر، چیزی بساز که بتواند به آن تکیه دهد.

کمال‌الملک سکوت کرد. با نگاه کاونده‌ای که تا مغز استخوانهای من رسوخ کرد، مرا پائید. او نخست از پذیرش من سرباز زد، اما وقتی علاقه آتشین مرا دید، قبول کرد که در محضر او بمانم.

استاد بمن گفت:

«الفبای هنر اینست که اگر طالبش باشی خاکسترت میکند. این آتشی است. اگر آنرا توی دستت بگیری، میسوزی.» اما من میخواستم در این آتش دود و خاکستر شوم. استاد گفت:

«اگر استعداد سوختن و ساختن و ادامه دادن و خسته نشدن و شور درونی را حفظ کردن درتونیست، هنر رها کن.» من رها نکردم. پذیرفتم که خودم

را ایثار کنم. هر شرطی برای کار با من گذاشت، بیدرتنگ پذیرفتم... کار بی‌وقفه، تمرین‌های تمام نشدنی، ساختن و دوباره از نو شروع کردن و این دوباره ساخته را وا گذاشتن و با دیرجانی از اول شروع کردن، این کار ماهها و سالهای من بود.

استاد با دقت مرا زیر نظر داشت. مثل باغبانی بود که هر تپشی کوچک و



تابلوی موزائیک سنگی آسیاب دولاب - موزه فرهنگ و هنر آبادان  
عکس از اداره فرهنگ و هنر آبادان

چیره‌ای بود که ساحرانه‌ترین نقوش از زیر پنجه‌هایش بیرون می‌آمد. کارش را تا حد عاشق بودن دوست داشت.

چنان در هنرش غرق بود که گاه دنیا را از یاد میبرد و در دنیای رنگها و خطها و نقشها طلسم میشد. من عشق به هنر را از او آموختم، گر چه هنوز خود هنر را نمیشناختم.

دلم میخواست حرفه پدر را دنبال کنم، اما پدرم مایل بود که من به تحصیل ادامه دهم. بارها بخاطر اینکه مشق و درس را رها کرده و به سیاه‌مشته‌های هنری پرداخته بودم، کتک‌های جانانه‌ای از او نوش جان کردم.

پدرم میگفت: آینده تو در تحصیل است. من میگفتم من هیچ آینده‌ای را جز



تابلوی موزائیک کاشی دختر و سگ - موزه فرهنگ و هنر آبادان  
عکس از اداره فرهنگ و هنر آبادان

نوسان ناچیز گیاهی را که در زیردستهای او می‌بالید، دریافت میکرد و بلافاصله به آن پاسخ میگفت.

زحمت‌ها و رهنمون‌های او بی‌حاصل نماند. پس از چند سال رموز نقاشی را آموختم، دستم نرم و نگاهم چابک و تیز و شکارکننده‌شد. در رشته‌های طراحی، سیاه‌قلم، آبرنگ، نقاشی با موزائیک، از زبده‌ترین شاگردان کمال‌الملک شدم. اما باید یکی از این رشته‌ها را انتخاب میکردم و تمامی نیرو و سعی و شورم را در راه آن بکار میگرفتم. در دامنه‌ی محدودتر، کیفیت کار بالاتر میرود - و هنر بیشتر از هر چیز، کیفیت است. من شیوه نقاشی با موزائیک را برگزیدم.»

#### آثار رخساز

باغ سعدی، آرامگاه کورش، شب آسیاب، امامزاده گل زرد و گاو بالدار، از شاخص‌ترین آثار رخساز است.

تابلوی موزائیک الوانی که او از چهره خیام ساخت، به سال ۱۳۴۱ در نمایشگاه جهانی بروکسل برنده نخست شد و به دریافت دیپلم هنری و مدال طلا نایل آمد. در این نمایشگاه هنرمندان برجسته‌ای از اکثر کشورهای جهان شرکت کرده بودند: رخساز میگوید:

«روی این تابلو، دقت و وقت‌زبانی صرف کردم.»

تابلوی خیام رخساز، برداشتی شرقی از طرح و رنگ بود، شیوه‌ای شرقی، نگاهی شرقی و محصولی شرقی بود. شاید همین هویت بارز آنرا در میان دیگر آثار عرضه شده به نمایشگاه جهانی بروکسل ممتاز کرد.

خیام از شرق بود، رخساز هم زیرو بم روح شرقی را در تپشهای قلب خود احساس میکرد.

«گاو بالدار» یکی دیگر از آثار درخشان رخساز است، الهام بخش این اثر، تخت جمشید باستانی است. پرتو مرموزی که از خلال قرون بر تخت جمشید میتابد، در این تابلو، تلؤلؤ یافته است. در این اثر در حدود سه هزار سنگ ریز و درشت الوان بکار رفته است. پادشاه بلژیک با دیدن این تابلو از رخساز خواست تا به بلژیک برود و تابعیت این کشور را بپذیرد و در اشاعه این هنر کمیاب و پرجاذبه در کشور او بکوشد.

امکانات چشمگیری به هنرمند پیشنهاد شد، اما رخساز بیدرنگ این دعوت را رد کرد. او میخواست آنچه را که از استادش کمال‌الملک آموخته بود، به نسل هنرمند جوانی که از پی او میآمدند، بیاموزد.

کمال‌الملک سنت هنر را در خون او نهاده بود و وقتی خون با چیزی بیامیزد، آن چیز فطرت آدمی میشود. بسیاری شاگردان جوان تری که در مکتب رخساز هنر نقاشی روی موزائیک را فرا گرفته‌اند و هر یک میروند تا خود استادی برای جوان‌ترهائی که بعداً خواهند آمد شوند.

رخساز علاوه بر نقاشی‌های موزائیکی خود، دوازده تابلو رنگ و روغنی، با الهام از صحنه‌ها و قهرمانان شاهنامه جاویدان فردوسی آفریده است.

### عقیده رخساز درباره نقاشی

هنر نقاشی و موسیقی از ازمینه بسیار دور تا کنون چون دو جوانه که بر ساقه‌های سبتر زمان بهم می‌پیچند و گلبرگ‌های خود را در آغوش هم میگسترند سایه‌های رقصانی بر سرزمین روح بشر افکنده‌اند. نقاشی نظیر سایر هنرها شاخه‌ای از فرهنگ جامعه است، فرهنگ خود

دارای يك محتوی فکری یعنی حامل کیفیت برداشتی است که انسانها از مسائل مختلف زندگی دارند بنابراین فرهنگ و فرهنگ هنری آن چیزی است که از مجموع کیفیت فعالیت انسانها در زمینه‌های مختلف زندگی بوجود می‌آید و از طریق دید و درک انسانها را تربیت میکند.

اینکه هنر نقاشی نیز مثل همه فعالیت‌های ذوقی و فکری انسان تغییر میکند مسئله‌ای نیست که نیاز باثبات داشته باشد، کافی است که در این زمینه نقوشی که انسانهای اولیه در غارها از خود بر جای گذاشته‌اند با آثار کنونی مسورد مقایسه قرار گیرد.

و اینکه همیشه درک و دید اکثریت مردم با تغییراتی که هنرمندان بخاطر عمق دید و احساس خود در انعکاس پدیده‌ها بوجود می‌آوردند، در بدایت هر تحول و تطور فکری و هنری اختلاف دارد، مسئله ایست بدیهی (ریمون آرون) جامعه‌شناس، هنرشناس و نویسنده متفکر فرانسه میگوید: «آنها که شکل دنیا را عوض میکنند شاعران، نقاشان و خیال‌پردازان هستند» از اینجهت من باین قانم که دنیا را درک کنم بی آنکه آنرا تغییر بدهم.

اثر نقاشی از فاصله بین چشم و دست بوجود می‌آید، اشیاء، طبیعت و انسانها و ترکیب آنها یعنی آنچه که در پرده نقاشی گنجیده میشود اشیائی هستند که در معرض دید نقاش قرار دارند، نقاشی که با چشم خوش این پدیده‌ها را می‌بیند باید با دست خود نیز آنچه را که می‌بیند در پرده نقاشی منعکس کند.

و باین ترتیب و بعقیده من نقاش حق ندارد درون اشیاء و پدیده‌ها حرکت مولکولی آنها و حجم و بعدی که در زیر سطوح آنها گسترده شده است ببیند در این

صورت می‌بینیم که دیگر از نظر کلی دید و سبک و روش در خلق هنر از میان برمیخیزند.

مگر میتوان رنگها را دو گونه دید؟ مگر میتوان چهره يك انسان را در يك حالت بدو گونه دید و تصویر کرد؟

در اینجا لازم است یادآور شوم که چند سال قبل تصمیم گرفتم دوازده تابلو از صحنه‌های شاهنامه فردوسی بشیوه رنگ و روغن بسازم. قبل از ساختن اولین تابلو چندین ماه آنچه شاهنامه تا کنون منتشر شده بود خریداری و مطالعه کردم حتی به کتابخانه‌ها رفتم و آثاری که نویسنده‌گان درباره شاهنامه نوشته بودند خواندم با این مطالعه و جست‌وجو باز هم مرا اقناع نکرد. شاهنامه‌هائی را که بزبان روسی منتشر شده بود، خریداری کردم، البته من زبان روسی تمیذانم اما میخواستم ببینم نقاش روسی چه تصاویری برای شاهنامه فردوسی خلق کرده است. بعد از مطالعه و دیدن تصاویر شاهنامه‌ها به بازآفرینی تصاویر شاهنامه پرداختم این تابلوها را در قطع بزرگ ساختم، قصد من از چندین ماه مطالعه در آثار و احوال شاهنامه وقوف کامل بزندگی فردوسی، محیط شاهنامه، آگاهی بروحیه رستم و سهراب و دیگر قهرمانان نیرومند و ابر مردانی که فردوسی طوسی در شاهنامه بتوصیف حالات و روحیات آنها پرداخته، بود.

نیاز به گفتن نیست آنها که در تاریخ حماسی ایران مطالعه دارند بخوبی میدانند که:

در میان اقوام کهن (اسطوره) نقش مهمی داشته‌است. بخصوص در توجیه مفاهیم حساس و تراژدیهای بزرگی که با حماسه‌های ملی همگام بوده‌اند،





نابلوی موزائیک کاشی مرد تنگ بدست - موزه فرهنگ و هنر کاشان  
عکس از اداره فرهنگ و هنر کاشان

میتولوژی در سنت‌های ایران اهمیت بسزائی دارد.

قهرمانان اساطیری در تمام حماسه‌ها و آثار حماسی تمام کشورها مثل یونان، روم، هند، و ایران دارای سه قدرت لازمه: (ذکاوت، ثروت و قدرت) هستند. رابطه اساطیری در سنت‌های کهن آریائی و یونانی بسیار است و رابطه‌ای که اسطوره‌های حماسه پیدا میکند در ایلید و ادیسه یونانی و آثار حماسی هندیها و شاهنامه فصول مشترکی دارند، بطور مثال روئین تن شدن اسفندیار در ایران با آشیل در یونان که در تحقیقت رابطه معنوی و عقلانی حماسه‌ها را با میتولوژی در آنچه جنبه متفاوتی دارد و یا آنچه خارج از محدوده متعارف زندگی اجتماعی است نشان میدهد.

در ادبیات و هنر فقط دو شکل «حماسه و تغزل» با میتولوژی رابطه دارند و شکل حماسی، گاهی بصورت شعر و زمانی بصورت نثر و گاهی بشکل نقاشی و در بعضی اوقات مخلوط است.

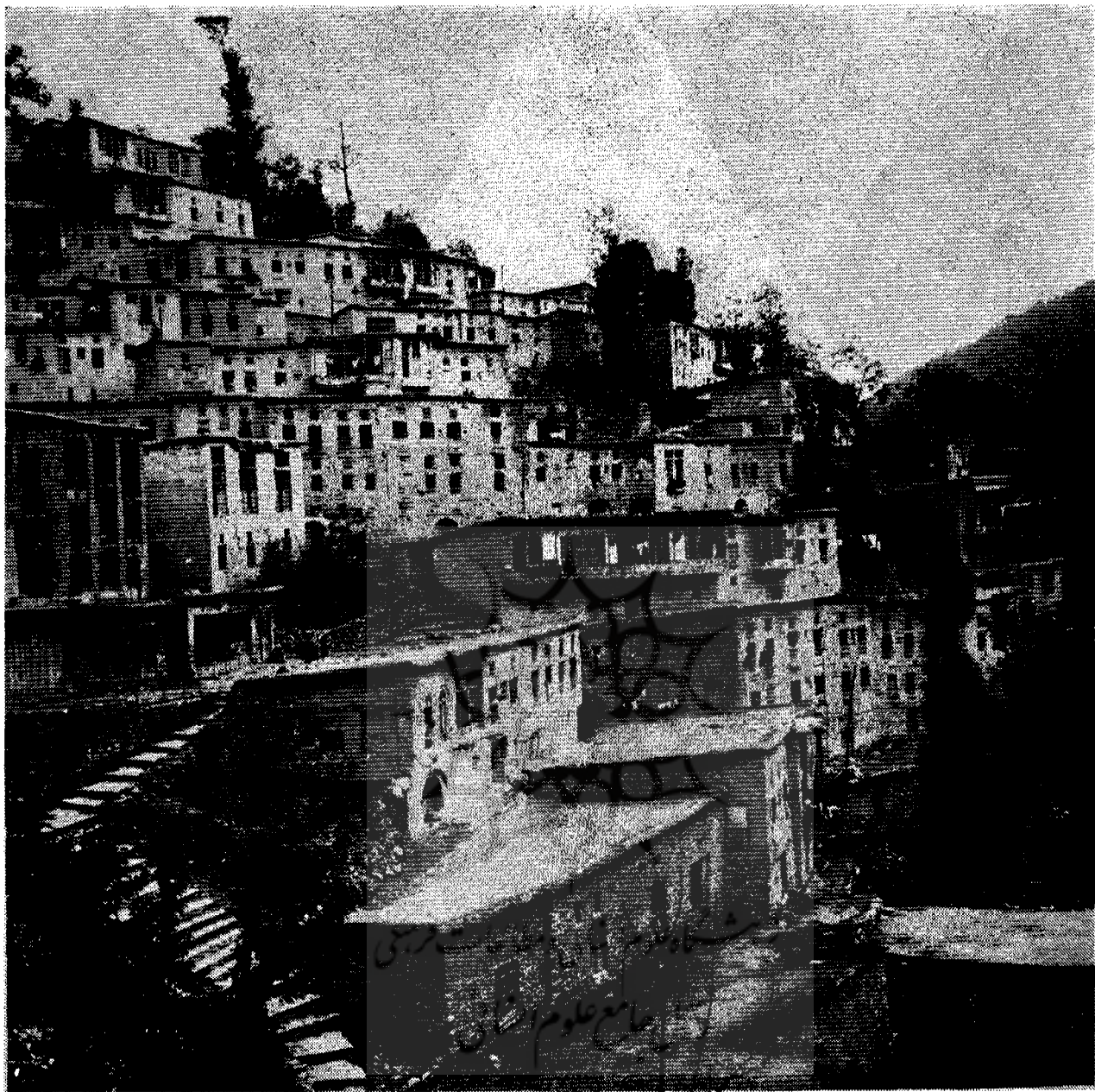
منهم برای ساختن دوازده تابلو از صحنه‌های شاهنامه تمام اسطوره‌های یونان و روم و هند و ایران را مطالعه کردم تا کاملاً با قهرمان اساطیری و میتولوژی حماسی آگاه و آشنا شوم.

این تابلوها که در زمان نخست وزیر عالی ساخته شد به شهر طوس مشهد که زادگاه و مقبره فردوسی در آنجاست منتقل شد و اکنون هر کسی که به شهر طوس برود میتواند این تابلوها را که نتیجه پنج سال زحمت من است از نزدیک مشاهده کند. سخن بدرازا کشید. قصد من از ذکر این مطالب فقط این است که نقاش، هنرمند، شاعر، نویسنده و هر کسی که بنحوی از انحاء با هنر آمیزش و پیوند دارد باید رسالت داشته باشد و معتقد بیک

محدودیتها، قید و بندها نیستم اما باین معتقدم که نقاش آنچه را که می بیند بدون تغییر و تبدیل باید تصویر کند. هنرمند از طبیعت الهام میگیرد و احساسی را که از دیدن شواهد و مناظر گوناگون در او ایجاد می شود میبایست با نهایت امانت از طریق هنر دیگران منتقل سازد.  
جلال میزبان

سبک و شیوه باشد. همانطور که گفتم: نقاشی نیز نظیر سایر هنرها شاخه‌ای از فرهنگ جامعه است و هنرمند وظیفه دارد همگام و همپای تحول و تطور فرهنگ جامعه پیش برود، اما نه آنطور که (بیکاسو) و (سالوادور دالی) و رهروان مکتب کویسم پیش میروند، من مخالف آزادی هنر از





نمای بیرونی خانه‌های ماسوله

«شهرک چشمه‌سارهای شفاف»  
 «روستای پله‌کانی» «شهرک ستارگان  
 روشن» «روستای آبشارهای غلتان»  
 «شهرک خاطره‌آفرین».  
 عناوینی از این قبیل که تا بحال  
 به ماسوله نسبت داده‌اند، نه فقط هیچیک  
 به تنهایی معرف ماسوله نمی‌تواند باشد بلکه  
 حتی مجموعه همه این خصایص هم تصویر  
 روشنی را از این روستای کهن‌سال در ذهن  
 مجسم نمی‌کند. واقعیت اینست که ماسوله  
 را نمی‌توان به نیروی کلمات در خور  
 زیبایی واقعی‌اش توصیف کرد. سحری